

نقدی بر تبارشناسی اشراقیان

زهرا زارع*

شهرام پازوکی**

چکیده

شیخ اشراق در کتاب *المشارع والمطارحات*، خود را وامدار میراث معنوی و حکمی کهنی می‌داند که از خمیره مقدسه (ازلی) نشأت گرفته و در قالب دو شاخه شرقی (ایرانی) با محوریت ذوق و شهود و شاخه غربی (یونانی) با غلبه بحث و برهان تداوم یافته و سرانجام در حکمت ممزوجه حکمای مشرقی تجلی یافته و به او رسیده است.

پیشتر برخی سهروردی پژوهان تفسیر و توصیف خود را از این تبارنامه تمثیلی - تاریخی به نحوی طرح کرده‌اند که در بعضی مطالب به نظر درست نمی‌آید. این مقاله می‌کوشد نقدهای خود را به خوانش‌ها از این تبارنامه در باب چینه‌های اعلام و اشخاص اساطیری و تاریخی آن نظیر هرمس، قصاب آملی و حکمای مشرقی ایران بیان نماید.

کلیدواژه‌ها: شیخ اشراق، خمیره ازلی، هرمس، قصاب آملی، حکمای مشرقی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانش‌آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران. رایانامه: z.zare.62@gmail.com

** دانشیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. رایانامه: shpazouki@hotmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۶

مقدمه

شهاب‌الدین سهروردی (م ۵۸۷ هـ. ق/ ۱۱۹۴ م.) یکی از پایه‌گذاران جامع حکمت ذوقی و بحثی و مؤسس دومین مکتب بزرگ فلسفی جهان اسلام یعنی حکمت اشراق است؛ حکمتی که در آن ساحت فلسفه و خردورزی با افق معنویت و عرفان هم‌سو شده، با تعالیم متعالی قرآنی استوار گشته و از سرچشمه‌های دو حکمت ایرانی و یونانی بهره گرفته است.

شیخ اشراق که در منابع مختلف به ریاضت و طی مراتب سیر و سلوک شناخته شده است، به تعبیر *عیون‌الانباء* «یگانه روزگار در علوم حکمی، جامع در فنون فلسفه، برجسته در اصول فقه و دارای ذکاوت بسیار و فصاحت در گفتار بود» (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۱۶۷). وی در *الکواکب‌الدریه*، «عارفاً بالتصوف» خوانده شده و از سفرهای او به بلاد مختلف به طریق فقر و تجرید و نیز دل‌پوشی‌اش گزارش شده است (مناوی، ۱۹۹۹: ۳۱۰/۱). همچنین او در *روضات‌الجنت*، عالمی تارک دنیا و مرتاض و عزلت‌گزیده از مردم و صاحب عجایب و امور غریبه معرفی شده است (موسوی خوانساری، ۱۳۹۱: ۱۰۹/۴) و شهرزوری نیز در گزارشی مبسوط از سلوک استاد خویش، به زی‌قلندری و ریاضات شاقه وی اشاره کرده است (شهرزوری، ۱۳۸۴: ۴۵۸-۴۵۹).

این عنایات خاص سهروردی به سیر و سلوک باطنی و دستورات آن، در آثار متعدد وی نیز همواره ظهور و بروز دارد؛ شاهد مدعا آنکه او فی‌المثل در پایان کتاب *حکمة الاشراق*، سالکان راه حق را مخاطب خویش ساخته و بهره‌مندی از این کتاب را تنها در پرتو یک اربعین ریاضات و اجتناب از خوردن گوشت حیوانات و تقلیل طعام و انقطاع می‌داند (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۵۸/۱). همچنین قرائن و اسناد بسیار حاکی از آن است که وی را با «جماعت صوفیان» و «اخوان‌التجرید» مراودات و مناسباتی بوده است (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۴۲/۳، ۳۱۴) و در ضمن سفرهایش در ایران، دیار بکر، آسیای صغیر و سوریه همواره به جستجوی حقیقت نزد مشایخ صوفیه رفته و از تربیت و ارشاد آنها بهره‌مند گشته است (ابن‌خلکان، ۱۹۸۶: ۲۶۹/۶) و بنابر گزارش *روضات‌الجنت*، وی را با دو سهروردی دیگر یعنی شهاب‌الدین ابو‌حفص عمر بن سهروردی (م. ۶۳۲ هـ. ق.)، صاحب *عوارف‌المعارف* و عمویش ضیاء‌الدین ابونجیب

سهروردی (م. ۵۶۳ هـ. ق) صاحب *آداب‌المریدین* که از بزرگان و بانیان طریقه سهروردیه‌اند، نسبت خویشاوندی بوده است (موسوی خوانساری، ۱۳۹۱: ۱۰۹/۴). مع‌الوصف، سندی صریح دالّ بر سرسپردگی شیخ اشراق نه به مشایخ طریقه سهروردیه و نه دیگر طرائق صوفیه در دست نیست و با آنکه وی در رسالات خویش، بیش از بیست تن از عرفا را یاد کرده و آموزه‌های صوفیانه در آثار وی فراوان است، لیکن هیچ اشاره‌ای به پیر خود و احیاناً نسبت خویش با سلاسل صوفیه نمی‌کند.

ما در این نوشتار کوشیده‌ایم نسبت و تبار اشراقیان را در تبارنامه تمثیلی - تاریخی خود وی در کتاب *المشارع و المطارحات بجوییم* و به ترسیم مختصات روشنی از طریقه عرفانی - حکمی شیخ اشراق دست یابیم.

بیان مسأله

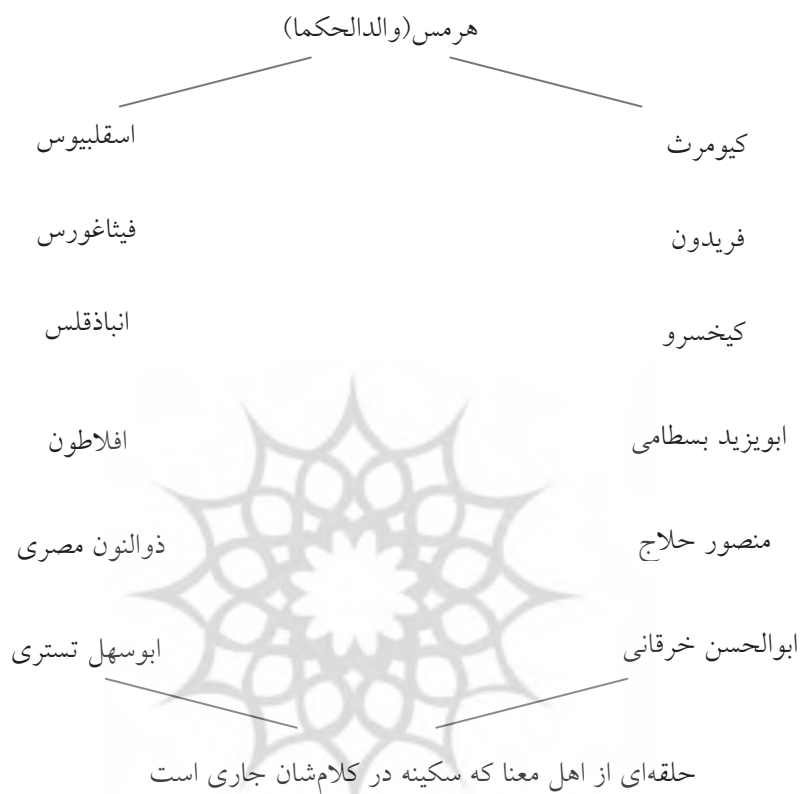
در میان پژوهش‌های متبعا‌نه‌ای که در عرصه مطالعات سهروردی‌پژوهی انجام گرفته، افرادی چون هانری کرین، سیدحسین نصر، مهدی امین رضوی و جان والبریج در شمار کسانی‌اند که به این تبارنامه اشراقی عنایت داشته‌اند؛ با این همه به نظر می‌رسد برخی یافته‌های این محققان دارای اشکالاتی است. ما در این مقاله، دو نمونه از این گزارش‌ها را که مورد استناد اغلب سهروردی‌پژوهان بوده و به نگاه غالب در حوزه سهروردی‌شناسی بدل گشته، مورد بررسی قرار داده و سپس به تبیین دیدگاه خود خواهیم پرداخت.

طرح شماره ۱ از تبارشناسی اشراقیان، متعلق به استاد سیدحسین نصر در کتاب *سه حکیم مسلمان* (نصر، ۱۳۵۴: ۵۳۵)، طرح شماره ۲ از آن هانری کرین در کتاب *اسلام در سرزمین ایران* (کرین، ۱۳۹۰: ۱۰۷-۱۰۸) و طرح شماره ۳ متعلق به جان والبریج در کتاب *خمیر مایه قدا* است (Walbridge, 2000: 31).

طرح شماره ۱

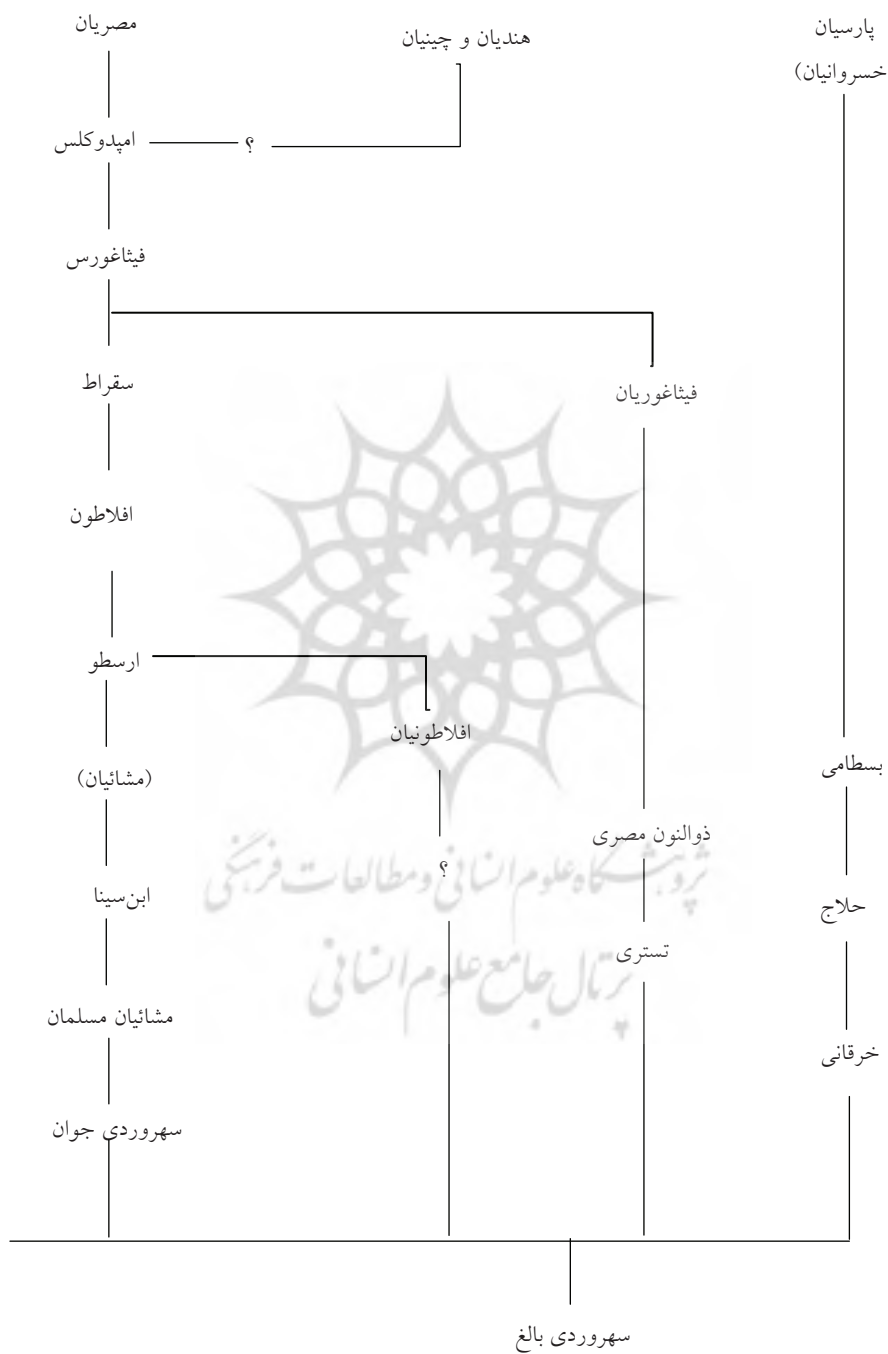


طرح شماره ۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طرح شماره ۳



بررسی وجوه نارسایی تبارشناسی سهروردی پژوهان

۱. جایگاه هرمس در تبارشناسی اشراقیان

نخستین موضوعی که در بدایت امر، توجه بدان ضروری می‌نماید، حضور هرمس (یا اخنوخ و ادريس بنابر موازين پیامبرشناسی یهودی و اسلامی) در رأس هر دو شاخه شرقی و غربی در این تبارنامه‌هاست؛ حال آنکه اولاً از هیچ‌یک از آثار سهروردی و به ویژه کتاب *المشارع* او چنین امری مستفاد نمی‌گردد و ما در رسالات شیخ اشراق، پیش از هرمس شخصیت دیگری با عنوان آغا‌ثاذیمون را در رشته حکمای متأله و اشراقی سراغ داریم. ثانیاً قرار گرفتن هرمس در صدر هر دو جانب شرقی و غربی حکمت از دو جهت پذیرفتنی نمی‌باشد: نخست عدم سنخیت و مناسبت سنت هرمسی با حکمای جانب شرقی (ایران) و دوم، هم‌سویی تعالیم هرمسی با فضای حاکم بر حکمت یونانی.

مقدمتاً باید خاطر نشان ساخت که اگرچه سهروردی در *المشارع* از آغا‌ثاذیمون نام نبرده است، اما به قرینه دیگر رسالات او می‌توان دریافت که وی از منظر شیخ اشراق فضل تقدم دارد؛ هرچند این هرمس است که نزد او «والدالحکما» و «أب‌الآباء» لقب گرفته است (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱/۱۱۱، ۱۷-۱۸: ۲۰۰۱، walbridge). البته او در حکمة *الاشراق* نیز آنجا که از اهل سفارت (پیامبران) و شارعان نام می‌برد، به ترتیب آغا‌ثاذیمون، هرمس و اسقلیوس را در شمار این طبقه جای می‌دهد و اینان را از اساتید افلاطون بر می‌شمرد و بدین سان رشته حکمت را با نبوت پیوند می‌زند (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱۱/۲) که این امر با مشهورات و مسلمات تاریخی و اسلامی هم‌خوانی کامل دارد.

گفتنی است بسیاری از مورخان اسلامی بر مسأله شاگردی هرمس نزد آغا‌ثاذیمون (شیث) تصریح داشته‌اند، از جمله انصاری دمشقی در *نخبة‌الدهر* (انصاری، ۱۹۲۳: ۴۴)، ادیسی در *انوار* (ادیسی، ۱۹۸۸: ۲۱-۲۲)، مقریزی در *الخطط* (مقریزی، ۱۹۷۰: ۱/۱۱۴)، مسعودی در *التنبیه و الاشراف* (مسعودی، ۱۸۹۲: ۱۹) و قفطی در *تاریخ‌الحکماء* (قفطی، ۱۳۷۱: ۷).

لذا شاید بتوان وجه تسمیه «والدالحکماء» و «أب‌الآباء» بودن هرمس نزد سهروردی را عظمت و شأن والای او در حکمت دانست و با هروی، شارح *حکمة‌الاشراق*، هم‌نوا شد که «هرمس را والدالحکماء بدان سبب گفته است که اکثر علوم و حکمت را او تدوین نموده است و جمیع حکمای مشهور تلامذه او بوده‌اند» (هروی، ۱۳۵۸: ۷).

نکته قابل عنایت دیگر آنکه اگر گزارش شهرزوری را مبنی بر اشاره نمودن هرمس به نوشتن علوم جزئیه از بیم فوت آنها و اول مدرس بودن وی بپذیریم، آنگاه علت نام‌آوری و ابوت او را باید در ویژگی نخست نگارنده علوم بودنش جست. بدین ترتیب در شاخه غربی حکمت و پیش از هرمس، با دو شخصیت آغاثادیمون (شیث) و پیش از او آدم(ع) روبرویم. این در حالی است که در جانب شرقی، نخستین حکیم متأله، کیومرث مالک‌الطین (گلشاه) است که بنا بر نگاه غالب در سنت اساطیری ایران و منابع دوره اسلامی نخستین بشر و نخستین شهریار است و از این‌رو، حضور او پس از هرمس در تبارنامه اشراقیان وجهی نمی‌تواند داشت.

گذشته از این، قرائن عقلی و متنی بسیاری گواه بر آن است که سنخیت و مناسبت میان سنت هرمسی و فضای حاکم بر حکمت یونانی (غربی) پذیرفتنی‌تر خواهد بود تا اثبات هم‌سویی تعالیم هرمسی با سنت ایرانی (شرقی). چرا که در سرتاسر فضای جانب شرقی، چه در ساحت اعلام اساطیری آن یعنی کیومرث، فریدون و کیخسرو و چه در آموزه‌ها و مثنی اعلام عرفانی آن - یعنی بایزید، حلاج، قصاب آملی و خرقانی - نگاه وحدت‌شهودی حاکم است و ذوق و شهود خصیصه بارز این حکماست؛ حال آنکه در جانب غربی غلبه حکمت بحثی و نگرش وحدت‌وجودی آشکارا مشهود است. به دیگر بیان، ویژگی برجسته حکمت هرمسی را باید صبغه عقلانی آن دانست؛ چنانکه آثار هرمسی عموماً در قالب دو بخشی مضامین فلسفی همچون خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی و نیز رساله‌هایی در علوم مختلف چون نجوم و کیمیا بر جای مانده‌اند و در سنت فیثاغورس، افلاطون و به تبع ایشان عرفای جانب غربی یعنی ذوالنون مصری و سهل تستری و پیروانشان این مشخصه به وضوح دیده می‌شود. شاهد مدعا آن‌که نوع

مشرّب و تصوف بایزید و حلاج و قصاب و خرقانی تا اندازه زیادی متفاوت از تصوف ذوالنون و سهل است. عرفای جانب شرقی که سهروردی آنان را «خسروانی» نامیده است، اصولاً مستغرق در احوال باطنی و عوالم روحانی‌اند و به درس و بحث و تألیف بی‌اعتناء‌اند، اما وجه تمایز تصوف عرفای جانب غربی یا به تعبیر سهروردی عرفای «فیثاغوری» در پرتو انتساب اینان به حکمت بحثی و علوم رسمی قابل بررسی است. چنانکه سالمیه (پیروان سهل تستری) و ابوطالب مکی و کتاب قوت القلوب او که مورد استناد شیخ اشراق است، آغازگران تحولی عظیم در جریان فکری تصوف به شمار می‌روند و از نخستین کسانی‌اند که با طرح مبانی نظری همچون «ولایت» و «نور محمدی» در آثار خود، زمینه‌های ظهور عرفان نظری را در سده‌های پس از خود فراهم نمودند» (دیلمی، ۱۹۶۲: ۳۴).

۲. مغفول ماندن ابوالعباس قصاب آملی در تبار اشراقیان

دومین نقدی که به تبارشناسی سهروردی پژوهان می‌توان وارد نمود، تفسیر آنان از عبارت «سیار آمل و خرقان» است که در قریب به اتفاق گزارش‌ها از این تبارنامه، مصداق این عبارت ابوالحسن خرقانی دانسته شده، حال آن‌که عبارت فوق علاوه بر وی به پیرطریقش یعنی ابوالعباس قصاب آملی اشاره دارد. ادله ما بر این مدعا از این قرار است:

نخست آنکه با توجه به قواعد نحوی زبان عربی، عبارت «سیار» آمل و «سیار» خرقان، چندان شیوا و بلیغ نیست و لذا واژه «سیار» در این عبارت به قرینه حذف شده است و از آنجا که اصطلاح «سیار» ناظر بر احوال و مواجید و مراتب سیر و سلوک بوده و نظر به مشابهت احوال آملی و خرقانی، از تکرار این لفظ پرهیز شده است.

دوم آنکه در پاسخ به این نظر برخی محققان مبنی بر این‌که مراد شیخ اشراق از این عبارت، خلوت داشتن خرقانی در خانقاه آملی بوده است، باید خاطر نشان ساخت که در صورت چنین عنایتی می‌بایست ابتدا واژه «خرقان» و سپس «آمل» ذکر می‌شد؛ با توجه به این دقیقه که سهروردی در چینش هوشمندانه خود و یادکرد

تمامی اشخاص مدنظر خود در این نسب نامه، به «زادبوم» آنان عنایت ویژه داشته است؛ بایزید را «سیار بسطام» خوانده و حلاج را «فتی بیضاء» گفته است و نیک می دانیم که حلاج در نوجوانی از بیضاء به واسط عراق کوچید و پس از آن، دائماً در سفر و مشغول به سیاحت بود. همچنین در شاخه غربی حکمت، ذوالنون مصری به «اخی اخمیم» ملقب شده است و از سهل بن عبدالله تستری با عبارت «سیار تستر» یاد شده است؛ حال آن که او در عبّادان و بصره و دیگر نقاط در سیر و سفر بوده است و همه این قرینه‌ها ما را بر آن می‌دارد که «سیار آمل» را قصاب آملی بدانیم.

همچنین در پاسخ به این اشکال که چرا سهروردی، به منظور اشاره به دو فرد، از عبارت «سیاران آمل و خرقان» بهره نگرفته، بایستی به این مسأله اشاره کرد که آوردن عبارت «سیاران»، مستلزم تردد و سفر هر دو به آمل و خرقان خواهد بود؛ حال آنکه می‌دانیم، ابوالعباس قصاب آملی همواره به حظیره نشینی و منع سفر شهره بود و هرگز از زادگاه خویش پای بیرون نهاد (ابوروح، ۱۳۶۶: ۴۳).

ذکر این نکته نیز شایان توجه است که رابطه مراد و مریدی میان قصاب و خرقانی و قرابت مشرب عرفانی آنها به ویژه در مقوله «جوانمردی» چنان است که گویی این دو، شخص واحدند و شاید این پیوند ناگسستنی میان این دو، به نحو مضمّر مورد توجه شیخ اشراق بوده است.

۳. خمیره ممزوجه

سرانجام، سومین نکته مهم آن که، خمیره مقدسه ازلی که حکمت از آن سرچشمه گرفته است و در قالب دو جریان غربی و شرقی تداوم یافته، از منظر شیخ اشراق، در گروهی از خسروانیان که پاسبانان (حافظان) کلمه‌اند و آراء آنها با طریقه‌ای از خمیره آل فیثاغورس، انباذقلس و اسقلیبوس ممزوج شده و از سکینه سخن می‌گویند، تجلی یافته است؛ موضوعی که هانری کربن با دقت بیشتری نسبت به سایر پژوهشگران آن را طرح کرده است؛ هرچند وی تنها به تفسیر و تبیین اصطلاح سکینه پرداخته و زوایای گوناگون این مسأله را نکاویده است. به هر روی ما در کلام شیخ با چندین قرینه مواجه هستیم:

نخست، امتزاج خمیره خسروانی که مبنای آن ذوق و شهود است، با خمیره فیثاغوری که قرین با حکمت بحثی و برهانی است. دوم، واژه «قوم» که بیانگر گروه، نحله یا مکتبی است که بنا به اشاره سهروردی از خسروانیان‌اند. این دو قرینه، نظر ما را به سمت و سوی «حکمای مشرقی» سده سوم و چهارم رهنمون می‌سازد، به ویژه آنکه قرینه سوم که مؤید این فرض می‌تواند بود، واژه «سکینه» است که یکی از حلقه‌های پیوند این زنجیره معنوی حکماست و با مقوله «ولایت» پیوندی ناگسستنی دارد و چندان دور از ذهن نخواهد بود اگر آن را رمز ولایت باطنی از منظر سهروردی تلقی کنیم.

با عنایت به محوریت مفهوم سکینه و ولایت در آراء این حکمای مشرقی، اهمیت و نقش عقل در سلوک و وصول به معرفت و سرانجام جمع میان روش شهودی و بحثی در آموزه‌های اینان، به ویژه در آثار و رسالات حکیم ترمذی، بنیانگذار مکتب فکری-عرفانی «حکیمیه» در سده سوم هجری و در دسترس نبودن آثار و اقوال دیگر حکمای مشرقی - از جمله ابوبکر وراق، ابوالقاسم سمرقندی، حسن بن علی جوزجانی -، رسالات حکیم ترمذی گزینه مناسبی برای بررسی بیشتر به نظر می‌رسد.

توضیح آن‌که مفهوم «سکینه» نزد سهروردی نوری باطنی است که بر حکیمان متأله در طی سلوک نورانی‌شان وارد می‌شود و با مفهوم «ولایت» در آراء حکیم ترمذی و به ویژه مقوله محدث (بالاترین مرتبه در میان اولیاء الهی) و سکینه پیوندی درخور توجه دارد و تذکار این نکته بایسته است که در ساختار فکری «ولایت محور ترمذی»، سکینه یکی از بنیادی‌ترین اختصاصات ولی یا محدث به شمار می‌رود» (ترمذی، ۱۹۶۵، ۳۵۷-۳۵۹؛ ۳۴۶-۳۴۷).

نکته گفتنی آن‌که عبارات ختم/اولیاء ترمذی در باب نور سکینه در موارد بسیاری به لحن کلام سهروردی در صفیر سیمرغ نزدیک است؛ به گونه‌ای که می‌توان این فرضیه را طرح کرد که سهروردی مستقیماً یا با واسطه با این اثر ترمذی آشنا بوده است؛ زیرا محور مباحث سهروردی در شرح و بسط این اصطلاح دقیقاً متناظر با مفاهیم شرح شده در ختم/اولیاء است؛ یعنی استناد به آیه «هو الذی انزل السکینه فی

قلوب المؤمنین» (فتح/۴)، تأکید بر اخبار از خواطر و اطلاع بر مغیبات، استنباط مفهوم فراست از سکینه و دلالت حدیث نبوی «اتقوا فراسة المؤمن» به عنوان یکی از نتایج حصول سکینه و لسان عمر را مصداق سکینه الهی دانستن و مرتبط خواندن سکینه با مقام اهل محبت (ترمذی، ۱۹۶۵: ۳۵۶-۳۷۷؛ سهروردی، ۱۳۸۰: ۳۲۲/۳-۳۲۴).

پیشتر ابو حامد غزالی نیز در *احیاء علوم الدین* چنین طرح ذهنی را در باب سکینه در نظر داشته است (غزالی، بی تا: ۱۰۹/۹) و می دانیم که سهروردی در *عنقوان جوانی* به مراغه و نزد مجدالدین جیلی، فقیه اصولی و متکلم رفت و به گزارش ابن خلکان، مجدالدین جیلی از شاگردان محمد بن یحیی بن ابی منصور نیشابوری (م. ۵۴۸ هـ. ق.) است که وی نیز از شاگردان برجسته امام محمد غزالی (م. ۵۰۵ هـ. ق.) بوده است (ابن خلکان، ۱۹۸۶: ۲۶۹/۶؛ ۲۵۰/۴، ۲۲۳ و ۲۲۴) و بدین ترتیب سهروردی با دو واسطه از تعالیم غزالی بهره مند شده است و شاید این تصور استبعادی نداشته باشد که سهروردی از طریق او و یا در دست داشتن رسالات ترمذی به این مفاهیم علم داشته است. ضمن آنکه به استناد منابع صوفیه از جمله *کشف المحجوب* هجویری، رسالات بسیار ترمذی در قرن ۵ و ۶ در اقصی نقاط عالم منتشر بوده است (هجویری، ۱۳۵۸: ۱۷۸).

نتیجه

با عنایت به ادله ای که از آنها به تفصیل سخن رفت، به نظر می رسد ترسیم تبارنامه اشراقیان بدین صورت به صحت نزدیک تر باشد:

با توجه به کاربست عبارت «خمیره مقدسه» از سوی سهروردی و نیز سیاق کلام وی که بر آغازین نقطه حکمت بودن و البته ازلی بودن آن دلالت دارد، در رأس تبارنامه اشراقیان، خمیره مقدسه نشانده شده است.

هرمس الهرامسه (والدالحکما) با در نظر داشتن عدم سنخیت و مناسبت میان حکمت بحثی و استدلالی هرمسی با حکمت ذوقی و شهودی خسروانی (شرقی) در صدر جانب غربی حکمت (شاخه یونانی) قرار داده شده است؛ حال آنکه نظر غالب مطالعات سهروردی پژوهی بر وجود هرمس در صدر هر دو جانب شرقی و غربی

حکمت تأکید دارد و این وجه ممیزه در آنها دیده نشده است. از دیگر نتایج و یافته‌های پژوهش، تصریح و تأکید بر وجود شخص ابوالعباس قصاب آملی در تبارنامه اشراقیان است که در مطالعات سهروردی پژوهانی چون هانری کربن، سید حسین نصر و جان والبریج مغفول واقع شده بود و شواهد و مستندات تاریخی بر حضور او در زنجیره حکمای متأله گواه‌اند. دو قوس جانب شرقی و غربی حکمت بنا بر قرائن موجود در رساله‌المشارع و المطارحات در رأسی واحد تحت عنوان خمیره ممزوجه خسروانی و فیثاغوری به یکدیگر بازمی‌پیوندند و حکمت مشرقی و ولایت محور حکمایی چون حکیم ترمذی، تجلی گاه این خمیره است و اینان واسطه انتقال خمیره ازلی حکمت به شیخ اشراق بوده اند:



منابع

- ابن ابی اصیبعه، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*. ج ۱. به کوشش سیدجعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی. دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۹.
 - ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، چاپ احسان عباس، ج ۶ و ۴، دارصادر، بیروت، ۱۹۸۶.
 - ابو روح، لطف الله بن اسعد، *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
 - ادیسی، محمد، *انوار علوم الأجرام فی الكشف عن أسرار الأهرام*، به کوشش اورزولاسزگین، فرانکفورت، ۱۹۸۸.
 - انصاری دمشقی، *نخبة الدهرفی عجایب البر و البحر*، لایبزیگ، ۱۹۲۳.
 - ترمذی، محمدبن علی، *ختم الاولیاء*، به کوشش عثمان یحیی، مطبعة الكاثولیکية، بیروت، ۱۹۶۵.
 - دیلمی، علی بن محمد، *عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف*، قاهره، زک. واده، ۱۹۲۶.
 - سهروردی، یحیی بن حبش، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، به تصحیح و مقدمه هانری کربن و دیگران، ج ۱، ۲، ۳، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
 - شهرزوری، محمدبن محمود، *نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحكماء)*، ترجمه مقصود علی تبریزی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.
 - غزالی، ابو حامد محمد، *احیاء علوم الدین*، تصحیح عبدالرحیم بن حسین حافظ عراقی، ج ۹، دارالکتب العربی، بیروت، بی تا.
 - قفطی، *تاریخ الحكماء*، به کوشش بهین دارائی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۱.
 - کربن، هانری، *اسلام در سرزمین ایران: سهروردی و افلاطونیان ایران*. ترجمه رضا کوهکن، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۹۰.
 - مسعودی، علی بن الحسین بن علی، *التنبیه و الاشراف*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۸۳.
 - مقریزی، احمدبن علی، *کتاب المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار*، بولاق، ۱۲۷۰.
 - مناوی، عبدالرئوف *الکواکب الدریه فی تراجم الساده الصوفیه*، ج ۱، به کوشش عبدالحمید صالح، دارصادر، بیروت، ۱۹۹۹.
 - موسوی خوانساری، محمدباقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*. تحقیق اسدالله اسماعیلیان، ج ۴. مکتبه اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۱.
 - نصر، سید حسین، *سه حکیم مسلمان*، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۴.
 - هجویری، علی، *کشف المحجوب*، به کوشش ژوکوفسکی، تهران، ۱۳۵۸.
 - هروی، محمدشریف، *انواریه*، ترجمه و شرح *حکمة الاشراق*، مقدمه حسین ضیایی و به اهتمام آستیم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
- Walbridge, john. (2000). *The Leaven of the ancients : Suhrawardi and the heritage of the Greeks*, State university of New York.
- (2001). *The Wisdom of the Mystic East, Suhrawardi and Platonic orientalism*. State University of New York.